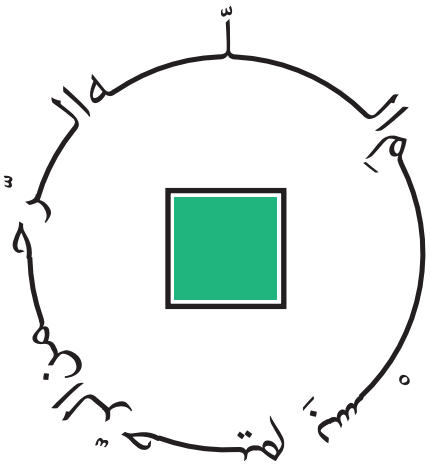




این کتاب با حمایت موسسه خیریه ابتکار و توسعه نوید و در راستای ترویج اندیشه **توسعه پایدار، توانمندسازی جوامع و خلق ثروت از مسیر نوآوری‌های مسئله‌محور** ترجمه و منتشر شده است.

راه و چاه بهروزی

نوآوری؛ رهایی بخش ملت‌ها از فقر

کلیتون ام. کریستنسن
افوسا اوجومو، کارِن دیلون
مترجم: حسام غدیری پور



سرشناسه: کریستنسن، کلیتون ام.، ۱۹۵۲–۲۰۲۰م.
Christensen, Clayton M., 1952-2020
عنوان و نام پدیدآور: راه و چاه بهروزی: نوآوری؛ رهایی بخش ملت‌ها از فقر/نویسندگان کلیتون‌ام. کریستنسن، افوسا اوجومو، کارن دیلون؛ مترجم حسام غدیری‌پور.
مشخصات نشر: تهران: روزنه، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری: ۳۹۲ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س‌م.
شابک: ۱–۶۳۳–۲۳۴–۶۲۲–۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی:The prosperity paradox : how innovation can lift nations out of poverty,[2019].
عنوان دیگر: نوآوری؛ رهایی بخش ملت‌ها از فقر.
موضوع: رشد اقتصادی، ثروت، فقر
شناسه افزوده: اوجومو، افوسا
شناسه افزوده: دیلون، کارن
شناسه افزوده: غدیری پور، حسام، ۱۳۶۰–، مترجم
رده بندی کنگره : HD۸۲
رده بندی دیویی : ۳۳۹/۲
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۳۰۸۵۷

راه و چاه بهروزی

نوآوری؛ رهایی بخش ملت‌ها از فقر

کِلیتون ام. کریستنسِن، افوسا اوجومو، کارِن دیلون

مترجم: حسام غدیری‌پور

طرح جلد: حمید اقدسی‌یزدلی

چاپ اول ۱۴۰۴

چاپ و صحافی: پردیس‌دانش

آدرس: خیابان ولیعصر، بالاتر از خیابان شهید بهشتی، کوچه نادر، پلاک ۳، واحد ۱، انتشارات روزنه

تلفن: ۸۸۷۲۳۹۰۲-۸۶۱۲۴۵۳۸ **نمابر:** ۸۸۷۲۱۵۱۴

سایت: www.rowzanehnashr.com

rowzanehnashr rowzanehnashr

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست

مقدمه | ۷
پیشگفتار | ۹

بخش نخست: قدرت نوآوری‌های بازارآفرین | ۲۳
فصل یکم: مقدمه‌ای بر پارادوکس بهروزی | ۲۵
فصل دوم: نوآوری‌ها همگی هم سنگ نیستند | ۳۹
فصل سوم: فرصت، در دلِ چالش نهفته است | ۶۷
فصل چهارم: «جذب» در برابر «تزریق»؛ حکایت دو راهبرد | ۹۵

بخش دوم: نوآوری؛ راهی به سوی رفاه و بالندگی | ۱۲۱
فصل پنجم: داستان نوآوری در آمریکا | ۱۲۳
فصل ششم: هم‌پاییِ شرق با غرب؛ روایت ژاپن و کرهٔ جنوبی | ۱۵۵
فصل هفتم: معضلِ کارایی در مکزیک | ۱۸۳

بخش سوم: چیرگی بر موانع | ۲۰۹
فصل هشتم: قوانینِ خوب به‌تنهایی کافی نیستند | ۲۱۱
فصل نهم: فساد، خودِ مسئله نیست؛ یک راهکار است | ۲۳۷
فصل دهم: اگر بسازی، شاید به سراغش نیایند | ۲۶۹

بخش چهارم: حالا چه باید کرد؟ | ۲۹۵
فصل یازدهم: گذر از پارادوکس بهروزی به فرایندِ بهروزی | ۲۹۷

قدردانی | ۳۱۷
پیوست: نگاهی نو به جهان | ۳۳۷
نمایه | ۳۷۹

مقدمه

در سپهر نیکوکاری، نیت‌های پاک فراوان است، اما اثربخشیِ واقعی، همچنان نادر. تلاش‌های بسیار، منابع گسترده و برنامه‌های متنوع در حوزه عمومی و خصوصی، به‌رغم حسن نیت و پشتکار، اغلب تأثیری ژرف و پایدار بر جامعه‌ی هدف نمی‌گذارند. در دهه‌های اخیر، علی‌رغم رشد چشمگیر سرمایه‌گذاری در بخش نیکوکاری و اقدامات اجتماعی، اثربخشی این فعالیت‌ها در بسیاری از کشورها، از جمله ایران، همچنان پایین است. چه در سطح سیاست‌گذاری عمومی و چه در حوزه‌های خصوصی، فقدان سازوکارهای دقیق برای ارزیابی تأثیرِ اقدامات، موجب کاهش معنادار «بازگشت اجتماعی سرمایه» گردیده و مانع از حصول اثرات ملموس بر جامعه هدف شده است.

بدون فهم روشن از اینکه یک مداخله چه اثری بر زندگی مخاطبان گذاشته، نمی‌توان راه بهبود را شناخت. نیکوکاری در جهان امروز، به‌ویژه در ایران، بیش از هر زمان نیازمند **نگاه خلاق، روشمند و اثرمحور** است. نگاهی که از دایره‌ی اقدامات متعارف و تکراری فراتر رود و به عمق تحولات اجتماعی نفوذ کند.

سرزمین ما، ایران، قرن‌هاست که زادگاه خلاقیت و تدبیر بوده است: از زربافی و ترمه تا سفال و معماری، از فناوری‌های کهن چون قنات و یخچال گرفته تا دیوان‌سالاری

---

1. Social Return on Investment

پیچیده، طب، عرفان، حکمت و هنر. این میراث خلاق ظرفیتی زنده و راهگشا برای بازآفرینی رویکردها در عرصه نیکوکاری نیز هست. نیکوکاریِ ایرانی آنگاه اثربخش است که چشمه‌های خلاقیت در آن به جوشش آید.

کتاب «راه و چاه بهروزی»، نوشته‌ی کِلیتون کریستنسِن و همکارانش، با نگاهی نو، به ما نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از چارچوب‌های متداول و گاه ناکارآمد نیکوکاری عبور کرد و با تکیه بر نوآوری، اثرگذاری، و همسویی عمیق با نیازهای واقعی جوامع، به تحولاتی پایدار و معنادار دست یافت. این اثر، دریچه‌ای است به سوی نیکوکاریِ خلاق و توسعه‌محور که در آن «توانمندسازی» مفهوم پایه‌ای نیکوکاری است.

امیدوارم این ترجمه، گامی کوچک در مسیر نیکوکاریِ اثربخش و همسان با خلاقیت مردم و اهالی این سرزمین باشد.

آنکه جان‌بخش است، جان‌ها را بداد
هر که خدمت کرد، او سلطان فتاد

حمید نوید
رئیس هیئت‌مدیره
مؤسسه ابتکار و توسعه نوید

پیشگفتار

سال‌های آغازین دههٔ هفتاد میلادی، دو سالی را در جامهٔ مُبَلّغی از کلیسای مورمون[1]، در کرهٔ جنوبی به سر بردم؛ سرزمینی که در آن روزگار، یکی از بینواترین کشورهای آسیا به شمار می‌رفت. در کرهٔ جنوبی، خود به چشم، آثار مهلک فقر را دیدم. دوستانی را از دست دادم که بیماری‌شان قابل پیشگیری بود و خانواده‌هایی را دیدم که هر روز ناگزیر بودند میان نانِ شب، تحصیل کودکان، یا نگهداری از پیران و از کارافتادگان، یکی را برگزینند؛ انتخاب‌هایی که به‌راستی ناممکن می‌نمود. رنج، جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی روزانه‌شان بود. این تجربه چنان در من اثر کرد که وقتی بورسیهٔ رودز[2] برای دانشگاه آکسفورد نصیبم شد، تصمیم‌گرفتم که در رشتهٔ توسعهٔ اقتصادی، با تمرکز بر کرهٔ جنوبی، ادامه تحصیل دهم. امید داشتم که این راه شاید سرانجام مرا به مقامی در بانک جهانی برساند تا بتوانم در حل مشکلاتی که در دوران اقامتم در کرهٔ جنوبی شاهدشان بودم، سهمی داشته باشم؛ ولی از قضا، درست در همان سالی که من هوای پیوستن به بانک جهانی را در سر می‌پروراندم، دیگر آمریکایی استخدام نمی‌کردند. آن در به رویم بسته شد و چنین شد که در پیچ و خم تقدیر، سر از دانشگاه هاروارد و رشتهٔ مدیریت بازرگانی درآوردم. اما آن تصاویر جان‌گزا از سرزمینی غرق در فقر، همواره پیش چشمانم بود.

1. Mormon
2. Rhodes

اکنون با شادمانی می‌گویم که کرهٔ جنوبی امروز، هیچ شباهتی با کرهٔ جنوبی‌ای که من در خاطر دارم، ندارد. در این چند دهه که از اقامت من در آنجا می‌گذرد، کرهٔ جنوبی نه تنها در شمار یکی از کشورهای ثروتمند جهان درآمده، بلکه به جمع کشورهای رده‌بالای عضو «سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی»[1] نیز راه یافته و از کشوری که محتاج به کمک خارجی بود، خود به جرگهٔ کشورهای کمک‌رسان پیوسته است.[۱] فرید زکریا، روزنامه‌نگار شهیر آمریکایی، تا بدانجا پیش رفته که کرهٔ جنوبی را «کامیاب‌ترین کشور جهان» لقب داده است.[۲] من هم با او کاملاً موافقم. دگرگونی کرهٔ جنوبی در عرض تنها چند دهه، به‌واقع چیزی از معجزه کم ندارد.

افسوس که چنین تحول شگرفی دست‌کم برای بسیاری از کشورهای دیگری که چند دهه پیش حال و روزی مشابه کرهٔ جنوبی داشتند، میسر نشده است؛ کشورهایی چون بوروندی، هائیتی، نیجر، گواتمالا، و بسیاری دیگر که در دههٔ هفتاد میلادی در منتهای فقر و تنگدستی به سر می‌بردند، همچنان دست به گریبان همان فقر جان‌فرسا هستند. پرسش‌هایی که در آغاز، سال‌ها پیش، مرا به یاری رساندن به کرهٔ جنوبی برانگیخته بود، دهه‌هاست که رهایم نمی‌کند. چرا برخی کشورها راه به دیار رفاه و بالندگی می‌برند، در حالی که برخی دیگر با گرفتاری و در تنگدستی بسیار روزگار می‌گذرانند؟

اما رفاه و بهروزی برای بیشتر کشورها پدیده‌ای است نوظهور. اغلب کشورهای توانگر امروز، همواره از این کامیابی برخوردار نبوده‌اند. برای نمونه، ایالات متحدهٔ آمریکا را در نظر بگیرید. گاه از یاد می‌بریم که آمریکا خود چه راه پرفراز و نشیبی را طی کرده است. در روزگاری نه چندان دور، آمریکا نیز سرزمینی بود دستخوش فقر شدید، تباهی فساد، و آشفتگی دولت‌ها. تقریباً با هر معیاری که بسنجیم، آمریکای دههٔ ۱۸۵۰ میلادی، از آنگولای امروز، مغولستان امروز، یا سریلانکای امروز، فقیرتر بود.[۳] در آن زمان، مرگ‌ومیر کودکان از هر هزار تولد، نزدیک به یکصد و پنجاه مورد بود؛ رقمی سه‌بار بدتر از میزان مرگ‌ومیر کودکان در منطقه جنوب صحرای آفریقا در سال ۲۰۱۶.[۴] جامعهٔ آمریکا در آن دوران، با آن نهادهای ناپایدار و زیربناهای سُست، هیچ شباهتی به آمریکای امروز نداشت. اما داستان آمریکا، دقیقاً از همین روست که برای ملت‌های فقیر در چهارگوشهٔ جهان، مایهٔ امید است. یافتن راهی برای رهایی از فقر، امری است ممکن. پرسش اما این است: چگونه؟[۵]

---

1. Organization for Economic Cooperation and Development (OECD)

ده‌ها سال است که همت ما صرف پژوهش در باب چگونگی ریشه‌کن کردن فقر و ایجاد رشد اقتصادی در کشورهای تهیدست شده و البته شاهد پیشرفت‌هایی واقعی نیز بوده‌ایم. برای مثال، نرخ فقر مطلق در جهان از ۳۵٫۳ درصد در سال ۱۹۹۰، به حدود ۹٫۶ درصد در سال ۲۰۱۵ کاهش یافته است.[۶] این یعنی بیش از یک میلیارد انسان از سال ۱۹۹۰ تاکنون، از دام فقر رهایی یافته‌اند. اما این آمار، با همهٔ شکوهش، چه‌بسا تصویری فریبنده از پیشرفت به دست دهد. از آن نزدیک به یک میلیارد نفری که از فقر رهایی یافته‌اند، بیشتر آنها، یعنی رقمی نزدیک به ۷۳۰ میلیون نفر ،از یک کشور بوده‌اند: چین.[۷] چین موفق شد که نرخ فقر مطلق را در کشور خود از ۶۶٫۶ درصد در سال ۱۹۹۰، به کمتر از ۲ درصد در دنیای امروز کاهش دهد. این دستاورد به راستی شایان تحسین است. اما به‌عکس، در برخی نواحی همچون کشورهای واقع در جنوب صحرای آفریقا، شمار مردمی که در فقر مطلق روزگار می‌گذرانند، عملاً افزایش چشمگیری هم داشته است.[۸] حتی برای آنانی که به معنای دقیق کلمه در فقر مطلق به‌سرنمی‌برند، گذران زندگی همچنان سخت و پُرچالش است.

گرچه بی‌شک پیشرفت‌هایی حاصل شده، اما چنین می‌نماید که دربارهٔ چگونگی زدودن فقر، هنوز اِجماعی درمیان نیست. پیشنهادها طیف گسترده‌ای را شامل می‌شود: از ترمیم زیرساخت‌های نابسامان اجتماعی (همچون آموزش، بهداشت و درمان، حمل و نقل، و نظایر آن) گرفته تا بهبود نهادها، افزایش کمک‌های دریافتی از دیگر کشورها، رونق بخشیدن به تجارت خارجی، و بسیاری راهکارهای دیگر.[۹] اما بی‌گمان، حتی آنان که بر سر راه‌حل درست هم‌داستان نیستند، بر این نکته اتفاق نظر دارند که سرعت پیشرفت بسیار کُند بوده است.

جدول ۱: درآمد سرانه از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۹ میانگین گرفته شده تا ارزش درآمد سرانهٔ دههٔ ۱۹۶۰ به دست آید. ارزش‌ها با احتساب تورم تعدیل شده‌اند.

ردیف	کشور	دهه ۱۹۶۰	۲۰۱۵	درصد تغییر
۱	بوروندی	$۴۷۰	$۳۱۵	-٪۳۳
۲	جمهوری آفریقای مرکزی	$۶۷۷	$۳۳۹	-٪۵۰
۳	مالاوی	$۴۱۲	$۳۵۳	-٪۱۴
۴	گامبیا	$۷۷۳	$۳۸۴	-٪۵۰
۵	ماداگاسکار	$۱,۱۰۸	$۳۹۳	-٪۶۵
۶	نیجر	$۱,۱۹۶	$۴۰۳	-٪۶۶
۷	لیبریا	$۱,۴۴۷	$۴۶۹	-٪۶۸
۸	جمهوری دموکراتیک کنگو	$۱,۷۴۲	$۴۷۸	-٪۷۳
۹	توگو	$۷۸۳	$۵۷۸	-٪۲۶
۱۰	افغانستان	$۶۹۸	$۶۱۵	-٪۱۲
۱۱	اوگاندا	$۶۸۶	$۶۲۵	-٪۹
۱۲	سیرالئون	$۱,۱۲۸	$۶۷۵	-٪۴۰
۱۳	بنین	$۸۰۲	$۷۰۹	-٪۱۲
۱۴	سنگال	$۲,۰۰۳	$۹۳۵	-٪۵۳
۱۵	زیمبابوه	$۲,۲۰۷	$۱,۰۳۷	-٪۵۳
۱۶	ساحل عاج	$۱,۵۴۵	$۱,۳۱۹	-٪۱۵
۱۷	غنا	$۱,۶۳۲	$۱,۴۰۱	-٪۱۴
۱۸	زامبیا	$۲,۲۵۲	$۱,۵۷۶	-٪۳۰
۱۹	ونزوئلا	$۸,۵۰۷	$۴,۲۶۳	-٪۵۰
۲۰	کویت	$۳۴,۰۸۷	$۲۹,۹۸۳	-٪۱۲

منبع: صندوق بین‌المللی پول، پایگاه دادهٔ چشم‌انداز اقتصاد جهانی[1]

1. IMF World Economic Outlook Database

این را در نظر بگیرید که از سال ۱۹۶۰ تا به امروز، بیش از ۴٫۳ تریلیون دلار کمک‌های رسمی برای توسعه در جهت یاری رساندن به کشورهای فقیرتر هزینه شده است.[۱۰] با این همه، دریغ که بسیاری از این مداخلات ما در کشورهای فقیر، آن اثری را که در سر می‌پروراندیم، به بار نیاورده است. حقیقت آن است که بسیاری از فقیرترین کشورهای عالم در سال ۱۹۶۰، امروز نیز همچنان جامهٔ فقر بر تن دارند. و از این بدتر، دست‌کم بیست کشور در سال ۲۰۱۵، از سال ۱۹۶۰ نیز فقیرتر شده بودند (به جدول ۱ بنگرید)، و این در بیشتر موارد حتی پس از دریافت کمک‌هایی به ارزش میلیاردها دلار بوده است.[۱۱]

اِفوسا اوجومو[1]، همکار من در نگارش این کتاب و یکی از شاگردان پیشینم در هاروارد، خود طعم تلخ ناکامی را، به‌رغم نیت خیر و تلاش وافر، از نزدیک چشیده است. تجربهٔ او، ما را به درک عمیق‌تری از آن یأس و سرخوردگی می‌رساند که بر بسیاری از طرح‌های به‌ظاهر امیدبخش گذشته سایه افکنده است، طرح‌هایی که برای بهبود شرایط زندگی و کار در نظام‌های اقتصادی فرودست ریخته شده بود. اِفوسا خود زادهٔ نیجریه است، اما بخش عمدهٔ بزرگسالی‌اش را در ایالات متحده گذرانده و کار کرده. از این رو، هرچند فقری را که گریبان‌گیر کشورهای بینوا بود می‌شناخت، این معضل تا حدی برایش دغدغه‌ای دور از ذهن می‌نمود؛ تا آنکه روزی چشمش به کتاب «بارِ گرانِ سفیدپوستان»[2] افتاد؛ کتابی به قلم ویلیام ایسترلی[3]، استاد دانشگاه نیویورک، که در آن تیغ تیز انتقاد را متوجه تلاش‌های ممالک غربی برای کمک به کشورهای فقیر کرده بود. ایسترلی در آن کتاب، داستان آمارچ[4] را بازگفته بود، دخترکی ده‌ساله اهل اتیوپی که هر سپیده‌دم، ساعت سه، از خواب برمی‌خاست تا هیزم جمع‌کند. آنگاه ناچار بود فرسنگ‌ها راه بپیماید تا آن هیزم را در بازار بفروشد تا لقمه‌نانی برای خانواده فراهم کند.

اِفوسا، پس از خواندن آن داستان، آن شب دیگر خواب به چشمانش نیامد. هیچ کودکی سزاوار چنین زندگانی پرمشقتی نبود. پس، افوسا، دست در دست چندی از دوستانش، بنیاد غیرانتفاعی «فقر همین‌جا پایان می‌یابد»[5] را پی‌نهاد تا برای حفر چاه آب در گوشه و کنار زادبومش، نیجریه، کمک مالی گردآوری کند. افوسا بعدها برایم تعریف کرد: «وقتی به دیدار جامعه‌ای فقیر می‌روی، کمبود آب، نخستین چیزی است

1. Efosa Ojomo
2. *The White Man's Burden*
3. William Easterly
4. Amaretch
5. Poverty Stops Here

که همچون سیلی به صورتت می‌خورد. آب، مایهٔ حیات است. از همین روست که این همه طرح آب‌رسانی در سراسر جهان در جریان است. ما باید مردم را به آب برسانیم. همه چیز از همین جا آغاز می‌شود». همینطور، وقتی به کشوری فقیر سفر می‌کنی، نبود آموزشِ درخور، جاده‌های ناهموار خاکی، سوء مدیریت دولتی، و دیگر نشانه‌های فقر، به گونه‌ای دردناک خودنمایی می‌کنند. آیا جز این می‌توان پنداشت که راه برون‌رفت از فقر در فراهم‌آوردن یک یا همهٔ این‌ها نهفته است؟

افوسا توانست بیش از سیصد هزار دلار کمک مالی گردآورد و پنج منطقه را برای ساخت چاه برگزید. روزی که افوسا و دوستانش برای نخستین بار از آن مناطق دیدن کردند تا آب را از چاه‌های تازه حفر شده جاری سازند، روزی بود آکنده از شعفی بی‌حدومرز، هم برای افوسا و هم برای مردمان آن دیار. در خیال خود می‌توانم مجسم کنم که کمتر منظره‌ای در عالم، تکان‌دهنده‌تر از آن است که ببینی آب زلال و گوارا از چاهی در روستایی روان است که پیش از آن، از این نعمت بی‌بهره بوده. اما چندی نگذشت که معلوم شد چاه‌ها هم از گزند خرابی در امان نیستند. قریب به شش ماه پس از ساخت هر چاهِ نو، به افوسا در خانه‌اش در ایالت ویسکانسین[1] خبر می‌دادند که دیگر آبی از چاه بیرون نمی‌آید و او باید از آن فاصلهٔ هزاران فرسنگی، چاره‌ای بیندیشد که چگونه کسی را در نیجریه بیابد تا به آن روستا برود و چاه را مرمت کند. از آنجا که همهٔ چاه‌هایی که بنیاد او ساخته بود در مناطق روستایی دورافتاده قرار داشت، یافتن صنعتگری کاردان که بتواند قطعات لازم را فراهم‌آورد و خود را به روستا برساند، همواره کاری بود بس دشوار. مشکلی رفع می‌شد و مشکل دیگری سر بر می‌آورد. امروز، از آن پنج چاهی که بنیاد «فقر همین‌جا پایان می‌یابد» برپا کرده بود، تنها یکی هنوز کار می‌کند. افوسا و دوستانش، که با آن همه شور و حرارت برای یاری رساندن به این روستاها کمر همت بسته بودند، به‌رغم میل باطنی، سرانجام از ساختن چاه‌های بیشتر دست کشیدند.

اما داستان بنیاد «فقر، همین‌جا پایان می‌یابد»، تنها حکایت از این دست نیست. بنا بر پژوهشی از «مؤسسهٔ بین‌المللی محیط‌زیست و توسعه»[2]، تنها در قارهٔ آفریقا، بیش از پنجاه هزار حلقه چاه از کار افتاده و متروک وجود دارد. در برخی مناطق، تا هشتاد درصد چاه‌ها از کار افتاده بودند.[۱۲] افوسا خود دید که در یکی از روستاهایی

1. Wisconsin
2. International Institute for Environment and Development

که برای حفر چاه برگزیده بود، تنها چند صد قدم آن سوتر از چاهی که بنیاد او ساخته بود، چاه خراب دیگری قرار داشت که پیشتر توسط یک سازمان کمک‌رسان بین‌المللی حفر شده و سپس به حال خود رها گشته‌بود. این تجربه، برای افوسا که آن‌چنان بی‌تاب در پی کاستن از رنج مردمان بود، سخت دلسردکننده و توان‌فرسا بود. این ناکامی، پرسش‌هایی بس دشوار در ذهن او برانگیخت. اگر این گرفتاری‌های جان‌کاه، با تزریق پول و سرمایه و با نیت خیر نیز برطرف نمی‌شوند، پس دیگر چه چیز چاره‌ساز خواهد بود؟ چرا برخی تلاش‌ها به ثمر می‌نشیند و برخی دیگر ناکام می‌ماند؟ چرا روزگارِ برخی کشورها بهتر از دیگران است؟ شاید ژرف‌ترین درسی که افوسا آموخت این بود که کاستن از فقر یا حتی زدودن نمایان‌ترین نشانه‌های آن، چه‌بسا در درازمدت، گرهی از اصل مشکل نگشاید. مرهم‌نهادن بر زخم فقر با ایجاد رفاه و کامیابی یکی نیست. باید اندیشیدن به شیوه‌ای دیگر را بیاموزیم. امیدواریم که این کتاب نگرش شما به مسئله توسعهٔ اقتصادی، پرسش‌هایی که در این‌باره به ذهن می‌آورید، و راهکارهایی را که برای یاری رساندن به جوامع فرودست می‌اندیشید، دگرگون سازد.

❖❖❖

منظور ما از «رفاه»[1] چیست؟ نشانه‌هایی آشکار و متداول برای رفاه و بالندگی وجود دارد؛ همچون دسترسی به آموزش، بهداشت و درمان، ایمنی و امنیت ، حکمرانی خوب، و از این قبیل. «شاخص رفاه لِگاتوم»[2] که یکصد و چهل و هشت کشور را بر پایهٔ همین معیارها رده‌بندی می‌کند، چندین معیار دیگر، مانند تلاش در عرصهٔ محیط‌زیست را نیز دربرمی‌گیرد. شگفت نیست که کشورهایی چون نروژ، نیوزیلند، و فنلاند در صدر این فهرست جای دارند، در حالی که سودان، یمن، و جمهوری آفریقای مرکزی در قعر آن قرار گرفته‌اند.

گرچه این معیارها در سنجش بهروزی مردمان یک جامعه اهمیتی بسزا دارند، اما ما بر این باوریم که نشانه‌ای از این هم مهم‌تر در کار است و آن، دسترسی به شغلی درآمدزا و امکان بالندگی و پویایی اجتماعی است. از این رو، برای مقاصد این کتاب، ما «رفاه» را فرآیندی می‌دانیم که به موجب آن، شمار هرچه بیشتری از مردمان یک منطقه، در شئون اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی زندگی خویش، بهبودی روزافزون می‌یابند. این تمایز از آن رو اهمیت دارد که چه‌بسا برخی کشورها را ثروتمند بدانیم، اما نه لزوماً شکوفا

1. Prosperity
2. Legatum Prosperity Index

و بالنده؛ مانند کشورهایی که از خوان نعمت گستردهٔ منابع طبیعی گرانبها برخوردارند. رفاه، در دل خود، آزادی‌های فزایندهٔ اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی را می‌پروراند و کمتر به دسترسی به یک یا دو تک‌منبع، همچون نفت، وابسته است. از همین رو، گرچه برخی کشورها ثروتمندند و حتی راه‌هایی نیز برای تقسیم بخشی از این ثروت میان شهروندان خود یافته‌اند، ما آنان را صاحب رفاه و بهروزی نمی‌دانیم، زیرا این ثروت‌ها به پیدایش فرهنگ پرسشگری، نوآوری، و بازارهای متنوع و پویا نینجامیده است. این ثروت، به تحرک اجتماعی و اقتصادی برای همگان راه نبرده است؛ و آن منابع، به پدیدآمدن محیطی منجر نشده‌اند که در آن، پس از آنکه روزی آن گنج‌های طبیعی به پایان رسند یا ارزش خود را از دست دهند، رفاه و بالندگی همچنان پایدار بماند. این خود گویای اهمیت این نکته است که دریابیم چه چیز فقر می‌آفریند.

بنابراین من و همکارانم، اِفوسا اوجومو و کارِن دیلون[1]، دبیر پیشین «نشریهٔ کسب‌وکار هاروارد»[2]، بر آن شدیم تا به پژوهش در این باره بپردازیم که چگونه ملت‌های فقیر می‌توانند راه به دیار بالندگی و رفاه بگشایند. برای آنکه خواندن این کتاب برای شما آسان‌تر شود، آن را به صورت اول شخص (از زبان من) نگاشته‌ایم، اما اندیشه‌هایی که در این کتاب آمده، جملگی محصول همفکری و همکاری مشترک ماست. اِفوسا و کارِن، به‌معنای دقیق کلمه، همکار و هم‌قلم بوده‌اند، و من برای این هم‌داستانی و شور و شوقی که برای ساختن دنیایی بهتر در دل دارند، از ایشان سپاسگزارم. نیک می‌دانیم که بسیاری از شما خوانندگان نیز در این آرمان با ما همراه هستید.

این کتاب را با نگاه به چهار گروه از خوانندگان به رشتهٔ تحریر درآورده‌ایم:

نخست، این کتاب را برای کسانی نوشته‌ایم که در کارزار توسعه پای‌می‌فشرند و مجدانه می‌کوشند تا جهان را از رنج فقر پاک سازند. ما تلاش‌های شما را می‌ستاییم و امید داریم رویکردی که در این کتاب پیش‌نهاده‌ایم شما را یاری دهد تا به گره‌هایی که درپیِ گشودن آنهایید به گونه‌ای دیگر بنگرید؛ چه‌بسا با نگاهی به‌خلافِ آنچه در نگاه نخست واضح و بدیهی به نظر می‌رسد.

دوم، این کتاب را برای سرمایه‌گذاران، نوآوران، و کارآفرینانی نگاشته‌ایم که درپیِ برپاکردن بنگاه‌هایی کارآمد در بازارهای نوپدید هستند. کار شما نقشی است بی‌بدیل در ایجاد رفاه در کشورهای کم‌درآمد و با درآمد متوسط. جهان امروز، بیش از هر زمان

1. Karen Dillon
2. Harvard Business Review

دیگر، به شما نیازمند است. اما اندیشه‌هایی که در اینجا پرورانده‌ایم، نه از آن رو است که شما را تنها از سر احساس وظیفهٔ مَدنی و انسانی به سرمایه‌گذاری در این کشورها برانگیزاند؛ بلکه این افکار بر پایهٔ دیدن آن فرصت‌های نابی استوار است که چه‌بسا از چشم دیگران پنهان می‌ماند.

سوم، این کتاب را برای سیاست‌گذارانی نوشته‌ایم که درپیِ وضع قوانینی هستند که چرخ توسعه را در کشورهایشان به گردش درآورد. در تمامی این جهان پهناور، کمتر شغلی می‌توا ن یافت که به دشواریِ خدمتگزاری به مردم در کشوری فرودست و کم‌برخوردار باشد. امید ما آن است که با ارائهٔ الگویی برای توسعه که بر شالوده‌های نظری استوار است، شما را توانا سازیم تا این اندیشه‌ها را به سیاست‌هایی برای رشد و توسعه بدل کنید که درخورِ شرایط ویژهٔ سرزمین خودتان باشد.

و اما گروه چهارم و از همه مهم‌تر، این کتاب را برای آن کودکان ده‌سالهٔ سراسر دنیا، کودکانی چون آمارِچ، نوشته‌ایم که سزاوار زندگانی بهتری هستند. این کتاب برای آن روستاییانی است در نیجریه که جوشیدن آب از چاه‌هایی که افوسا حفر کرد را به پایکوبی جشن گرفتند، اما تنها چند ماه بعد، شاهد خشکیدن و از کار افتادن آن چاه‌ها بودند. این کتاب برای آن پدران و مادرانی است که بی‌امان جان می‌کَنند تا نانی برای خانوادهٔ خویش فراهم‌آورند، اما هرگز نمی‌توانند از زندگی در رنجِ امرارِمعاش قدم فراتر نهند. و سرانجام، «راه و چاه بهروزی» را برای آن خِیل روزافزون جوانانی نوشته‌ایم که هر روز که می‌گذرد، بیشتر احساس می‌کنند که کورسوی امید در دلشان به خاموشی می‌گراید، زیرا جهان پیرامونشان را تهی از هر فرصتی می‌یابند. امید ما آن است که این کتاب، بار دیگر چراغ عزت‌نفس و خوش‌بینی را در دلهایشان برافروزد؛ آینده‌ای بهتر در انتظار ایشان است. آینده‌ای بهتر در انتظار همهٔ ماست.

یادداشت‌ها

۱. «سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی» (OECD) گروهی متشکل از سی و پنج کشور عضو، از جمله ایالات متحده، فرانسه، آلمان، و چندین کشور از توسعه‌یافته‌ترین کشورهای جهان می‌باشد.
OECD: Organization for Economic Cooperation and Development "About the OECD: Members and Partners," OECD, accessed January 16, 2018, http://www.oecd.org/about/membersandpartners/#d.en.194378.

۲. فرید زکریا، «به کره جنوبی مدال طلا بدهید»

Fareed Zakaria, "Give South Korea a Gold Medal," *Washington Post*, February 8, 2018, https://www.washingtonpost.com/opinions/give-south-korea-a-gold-medal/2018/02/08/76be5e7e-0d1a-11e8-8890-372e2047c935_story.html?utm_term=.ac6f9aa492cf.

۳. برای نمونه، به ارزش دلار امروز، درآمد سرانهٔ سالانهٔ آمریکا در آن دوران حدود ۳،۳۶۳ دلار بود، در حالی که این رقم امروز برای آنگولا ۳،۶۹۵ دلار، برای مغولستان ۳،۶۹۴ دلار، و برای سریلانکا ۳،۸۴۴ دلار است. ارقام مربوط به سرانهٔ تولید ناخالص داخلی بر اساس آمار سال ۲۰۱۶ است و از بانک جهانی استخراج شده است، مگر آنکه غیر از این ذکر شده باشد.
"GDP per capita (current US$)," Data, The World Bank, accessed February 2018, https://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.PCAP.CD?locations=AO-MN-LK.

۴. مایکل هِینز، «باروری و مرگ‌ومیر در آمریکا»
Michael Haines, "Fertility and Mortality in the United States," Economic History Association, accessed January 16, 2018, https://eh.net/encyclopedia/fertility-and-mortality-in-the-united-states/.

«نرخ مرگ‌ومیرِ نوزادان (به ازای هر ۱۰۰۰ تولد زنده)»، بانک جهانی.

"Mortality rate, infants (per 1,000 live births)," The World Bank, accessed February 21, 2018, https://data.worldbank.org/indicator/SP.DYN.IMRT.IN.

۵. دربارهٔ اینکه غرب چگونه به رفاه و بالندگی دست یافت، و به طور کلی‌تر، اینکه کشورهای فقیر چگونه می‌توانند به این جایگاه برسند، مطالب بسیاری نگاشته شده است. ما اذعان داریم که مجموعهٔ گسترده و مهمی از آثار در این زمینه وجود دارد. چندین کتاب و مقاله، بینش‌های بسیار مهمی را در پاسخ به این پرسش‌ها ارائه می‌دهند. اثری بنیادین در این حوزه، کتاب «نظریهٔ توسعهٔ اقتصادی» اثر جوزف شومپتر است. شومپتر در این کتاب یاری‌مان می‌کند تا نقش نوآوری و فردِ کارآفرین را در توسعهٔ اقتصادی به روشنی دریابیم. هم‌زمان با اینکه کارآفرینان دست به نوآوری می‌زنند، یا محصولات جدید یا روش‌های تولید نوینی می‌آفرینند، «جریان مدوَّر»[circular flow] را در یک اقتصاد، یعنی فرآیندی که حالتی از تعادل را در جامعه توصیف می‌کند، بر هم می‌زنند. اگرچه این «برهم‌خوردگیِ» دائمی - فرآیندی که با نوآوری‌های جدید مشخص می‌شود - با میزانی از بی‌ثباتی و عدم قطعیت همراه است، اما نتیجهٔ نهایی اغلب، رفاه بیشتر و جامعه‌ای شکوفاتر است. برای نمونه، خودرو، نظام کالسکه و اسب و واگن‌های برقی را از دور خارج کرد، اما در نهایت ما را به رفاه بیشتری رسانده است. از دیدگاه شومپتر، کارآفرینان - یعنی هنری فوردهای جهان - ستارگانِ داستان توسعهٔ اقتصادی هستند. همان‌طور که در سراسر این کتاب خواهید خواند، ما نیز بی‌تردید با این دیدگاه موافقیم.

Joseph Schumpeter, *The Theory of Economic Development: An Inquiry into Profits, Capital, Credit, Interest, and the Business Cycle* (1934, translated from the original 1911 German transcript).

در نیم قرن گذشته، آثاری که برای علاقه‌مندان به رشد و شکوفاییِ غرب خواندنی است عبارتند از: کتاب داگلاس نورث و رابرت توماس با عنوان «ظهور جهان غرب: تاریخ نوین اقتصاد»، کتاب نِیتِن روزنبرگ و لوتِر بِردزِل با عنوان «غرب چگونه ثروتمند شد: تحول اقتصادی جهان صنعتی»، و کتاب دیوید لَندِس با عنوان «ثروت و فقر ملل: چرا برخی چنین ثروتمند و برخی چنان فقیرند». دیوید لَندِس تاریخ اقتصادیِ غنی‌ای ارائه می‌دهد و بر چندین عامل، از جمله جغرافیا و فرهنگ، که یاری‌گرِ اروپا در مسیر دستیابی به رفاه و بالندگی شدند، تأکید می‌کند. نورث و توماس استدلال خود را چنین خلاصه می‌کنند: «سازماندهی اقتصادیِ کارآمد، کلید رشد است؛ و شکل‌گیری یک سازماندهی اقتصادی در اروپای غربی، رشد چشمگیرِ غرب را توضیح می‌دهد». در اصل، آن‌ها به روشن شدن اهمیت نهادها و حقوق مالکیت کمک کردند.

Douglass North and Robert Thomas, *The Rise of the Western World: A New Economic History* (1973)

Nathan Rosenberg and Luther E. Birdzell, *How the West Grew Rich: The Economic Transformation of the Industrial World* (1986)

David Landes's *The Wealth and Poverty of Nations: Why Some Are So Rich and Some So Poor* (1999)

علاوه بر این، چندین مقالهٔ بنیادین نیز این موضوع را روشن‌تر کرده‌اند. برای نمونه، ما از مقاله‌های «خلق یک معجزه» اثر رابرت لوکاس، «توسعهٔ اقتصادی به مثابهٔ خودشناسی» اثر ریکاردو هاوسمَن و دَنی رودریک، و همچنین «سرمایه‌گذاری بر انسان‌ها، نشر فناوری، و رشد اقتصادی» اثر ریچارد نِلسون و ادموند فِلپس، بسیار آموخته‌ایم.

Lucas Jr, Robert E. "Making a miracle." Econometrica: Journal of the Econometric Society (1993): 251-272.

Hausmann, Ricardo, and Dani Rodrik. "Economic development as self-discovery." Journal of development Economics 72, no. 2 (2003): 603-633.

Nelson, Richard R., and Edmund S. Phelps. "Investment in humans, technological diffusion, and economic growth." The American economic review 56, no. 1/2 (1966): 69-75.

هر یک از این اقتصاددانان، به شیوهٔ خود، گامی در جهت ساده‌سازی پیچیدگیِ نهفته در موضوع رشد و توسعهٔ اقتصادی برداشته‌اند. این یاری‌مان کرده تا برخی از اجزای ضروری برای رشد اقتصادی پایدار را بهتر بشناسیم. رابرت لوکاس به ما کمک می‌کند تا اهمیت «یادگیری ضمن انجام کار» را در افزایش بهره‌وریِ اقتصادها درک کنیم. لوکاس همچنین توضیح می‌دهد که ویژگی‌های اصلی معجزه‌های شرق آسیا همگی «شامل حرکت پیوستهٔ نیروی کار از محصولات کمتر پیچیده به سوی محصولات پیچیده‌تر» بوده است؛ چیزی فراتر از صرفاً افزایش کارایی در تولید محصولات موجود. هاسمن و رودریک بیان می‌کنند که، گرچه مهم است کارآفرینان در داخل یک کشور بیاموزند که در ساختن چه چیزی مهارت دارند، اما بازده اجتماعیِ این یادگیری اغلب از بازده شخصی آن فراتر می‌رود. دلیلش این است که بر روی کاغذ،

شرکت‌هایی که یاد می‌گیرند چگونه نوآوری‌هایی برای حل یک مشکل اجتماعی ایجاد کنند، به راحتی ممکن است توسط «تازه‌واردانِ بعدی» کپی‌برداری شوند و این امر، انگیزه‌های اولیه برای به دوش کشیدنِ بارِ طاقت‌فرسای ایجاد آن نوآوری را به شدت تضعیف می‌کند. ازین رو، این امر سرمایه‌گذاری در آن نوع یادگیری که به دگرگونیِ ساختاریِ اقتصاد می‌انجامد، دشوار می‌سازد. در چنین شرایطی، متخصصان توسعه و سیاست‌گذاران می‌توانند نقشی بسیار مهم ایفا کنند. نلسون و فِلپس بر سرمایهٔ انسانی و نشرِ فناوری تمرکز می‌کنند. در عمل، فرضیهٔ آنان این است که «در یک اقتصادِ پویا یا پیشرو از نظر فناورانه، مدیریت تولید وظیفه‌ای است که نیازمند انطباق با تغییر است و هرچه یک مدیر تحصیل‌کرده‌تر باشد، در به کارگیری شیوه‌های جدید تولید، سریع‌تر عمل خواهد کرد».

ما در این کتاب بر تأثیری تمرکز می‌کنیم که نوآوری‌های بازارآفرین بر آفریدن و پایدار ساختنِ رفاه و شکوفایی اقتصادی دارند. در فصل دوم، هم تعریف و هم نوعی دسته‌بندی برای واژهٔ نوآوری ارائه می‌دهیم و توضیح می‌دهیم که چگونه انواع گوناگون نوآوری بر اقتصادها تأثیر می‌گذارند.

۶. بیانیهٔ مطبوعاتی

Press Release, "World Bank Forecasts Global Poverty to Fall Below 10% for First Time; Major Hurdles Remain in Goal to End Poverty by 2030," The World Bank, October 4, 2015, http://www.worldbank.org/en/news/press-release/2015/10/04/worldbank-forecasts-global-poverty-to-fall-below-10-for-first-time-major-hurdles-remain-in-goal-to-end-poverty-by-2030.

۷. از جهاتی، توسعهٔ برق‌آسای چین در پنجاه سال گذشته برای دانشجویان تاریخ چندان جای شگفتی نخواهد داشت. چرخ دستی، علم خاک‌شناسی، مقوا، قطب‌نمای مغناطیسی، حفاری عمیق برای گاز طبیعی، دانش گردش خون، کاغذ و چاپ، باروت، و صدها اختراع دیگر به چینی‌ها نسبت داده می‌شود. این اروپایی‌ها بودند که در قرون وسطی مشغول جبران عقب‌ماندگی بوده‌اند. برای نمونه، در دهه‌های ۱۵۰۰ میلادی، اقتصاد چین ۲۵٪ از تولید ناخالص داخلیِ جهانی [Global GDP] را به خود اختصاص می‌داد. اما این سهم تا سال ۱۹۵۰، تنها ۵٪ بود؛ با این حال امروز، هم‌زمان با رشدِ دوبارهٔ چین، سهم این کشور از تولید ناخالص داخلی جهانی به حدود ۱۹٪ رسیده است.

همچنان، رشد اقتصادی اخیر چین تماشایی است، به‌ویژه با در نظر گرفتنِ صدها میلیون انسانی که از فقر رهایی یافته‌اند. روایت مرسوم دربارهٔ رشد چین این است که تغییرات بنیادین در سیاست‌ها، که دِنگ شیائوپینگ (Deng Xiaoping) در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ کلید زد، غول اقتصادی این سرزمین را که تا آن زمان خفته بود، از بند رها کرد. این بی‌تردید تا حدی درست است. با این حال، نمی‌توان داستان رشد چشم‌گیر چین را بدون تأکید بر همت و ابتکار کارآفرینان و دیگر شهروندان آن بازگو کرد. یاشِنگ هوانگ از اِم.آی.تی توضیح می‌دهد که سیاست اقتصادی چین در دههٔ ۱۹۸۰ در واقع به نفع کارآفرینی و راهکارهای بازارمحور بود؛ چنانکه ما شاهد رشد قابلِ‌توجه «بنگاه‌های اقتصادی شهر و روستا» در آن کشور بودیم. او دههٔ ۱۹۸۰ را «دههٔ کارآفرینی» می‌نامد. اما تا دههٔ ۱۹۹۰، سیاست اقتصادی کشور بیشتر به سوی یک رویکرد دولتی و از بالا به پایین، با ظهور بسیاری از شرکت‌های دولتی، تغییر جهت داد. هوانگ توضیح می‌دهد که اگرچه اقتصاد همچنان به رشد خود ادامه داد، اما این نوع رشد به اندازهٔ رشد چین در دههٔ ۱۹۸۰ نیرومند و فراگیر نبود.

با این وجود، ما همچنان شاهد رشدِ شگرفِ چین هستیم. به‌تازگی، واشنگتن پُست مطلبی با این عنوان منتشر کرد: «چین به طور فزاینده‌ای سلطهٔ آمریکا بر علم را به چالش می‌کشد». نویسندگان اشاره می‌کنند که شمار هرچه بیشتری از دانشمندان در برخی از معتبرترین مؤسسات ایالات متحده، در حال ترک این